



در گفت‌وگو با دکتر صادقان [سواد معلم و نشریه تخصصی]

گفت‌وگو: محمدرضا عنانی سراب



Roshd & Teachers

اشاره

آن‌چه از نظر شما خوانندگان عزیز می‌گذرد، گفت‌وگویی است با آقای دکتر جلیل بانان صادقان، متخصص در زبان‌شناسی کاربردی، سردبیر سال‌های ۱۳۶۶-۱۳۶۳ مجله «رشد آموزش زبان»، و استاد بازنشسته «دانشگاه علامه طباطبائی». ایشان دارای تجارب و نظرات ارزشمندی در زمینه تربیت معلم و نشریات تخصصی هستند.

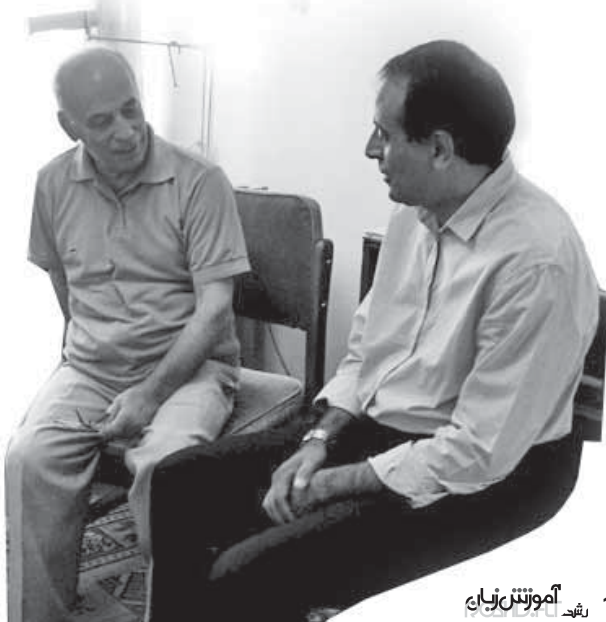
افرادی مثل برومفیت، ویدوسون، جانسون و دیگران که پیشروان این رویکرد بودند و آن را مفهوم‌سازی کردند. در مراحل اولیه مفهوم‌سازی CLT، یکی از بحث‌ها این بود که آموزش باید بیشتر «زبان‌آموز محور» باشد و روی فرایندهای کلاس درس خیلی تأکید می‌شد. به نظر می‌آمد که در این نگرش نقش معلم بسیار کم‌رنگ است. البته بعداً که جلوتر آمدیم، بحث معلم و جایگاه وی در برنامه درسی مطرح و به آن پرداخته شد. به هر حال به‌نظر می‌آید معلم عنصر بسیار مهمی در آموزش است

■ محمدرضا عنانی سراب: با تشکر از حضورتان باید عرض کنم، هدف ما در این نشست، گپی خودمانی است. در صحبتی که قبلاً با هم داشتیم، شما درباره تربیت معلم به نکات مهمی اشاره کردید. به نظرم این نکات می‌توانند دست‌مایه خوبی برای نشست امروز ما باشند و برای استفاده دبیران زبان در مجله به چاپ برسند. در سال ۱۳۶۸، در دوره دوم کارشناسی ارشد بعد از انقلاب فرهنگی، شما کلاس‌های «Materials Development» داشتیم. شما حضور داشتیم. یاد می‌آید که در آن زمان بحث بیشتر درباره CLT بود و نظرات

و با توجه به این رویکرد جدید، به تمهیداتی جدی در تربیت معلم نیاز داریم. در مراحل اولیه رشد CLT، در حالی که از معلم انتظار می‌رفت نقش جدیدی را ایفا کند، تلاشی جدی در جهت مفهوم‌سازی ابعاد این نقش به عمل نیامد و لذا در خیلی از موارد هماهنگ‌شدن با روش جدید برای معلمان زبان با مشکل همراه بود. البته هنوز هم این مشکل به‌ویژه در محیط زبان خارجی وجود دارد. شاید نیاز باشد برای حل این مشکل تحولی در تربیت معلم صورت گیرد یا در آموزش‌های ضمن خدمت تغییراتی ایجاد شود. با توجه به این مقدمه، سؤال اولی که می‌خواستم طرح کنم این است که: به نظر شما برای آن که معلم بتواند خودش را با رویکرد جدید تطبیق دهد، نقش مؤثری ایفا کند و معلم موفق‌تری باشد، به چه توانش‌هایی نیاز دارد؟

□ جلیل بانان صادقیان: آن‌چه که می‌گویم، دیدگاه شخصی من است و ادعا نمی‌کنم که الزاماً همه جا و برای همه کاربرد دارد و کارساز است. نخست باید بدانیم که آیا برداشت من از Communicative Language Teaching یا به ترجمه ناگزیر و ناقص من «آموزش ارتباطی تعامل محور»، با برداشت شما هم‌خوانی دارد و خواننده شما تا چه حد در جریان این نگرش قرار گرفته است؟ به باور من «آموزش ارتباطی تعامل محور» در تقابل با آموزش سنتی نزدیک به دوران ما، یعنی «آموزش ساختار محور متکی بر زبان‌شناسی ساختارگرا»، و روانی بیان بر مبنای تشکیل عادات و در اتکا به روان‌شناسی رفتاری بوده است. CLT نگرشی است به آموزش که در آن، زبان «طبیعی» و فضای واقعی، ارتباط نزدیک آن‌چه آموخته می‌شود با خواست و نیاز زبان‌آموز، و... اهمیت بنیادی دارند.

حال برمی‌گردیم به پرسش شما که اگر این دید، پیشینه و باور معلم باشد، نقش او در آموزش چگونه است و به چه توانش‌هایی نیاز دارد.



پاسخ من ساده و کوتاه است. او باید باسواد باشد، و از تجربه‌اش به طرز بهینه بهره بگیرد. علاوه بر این، باید شوق یاد دادن داشته باشد. اجازه بدهید این سه ویژگی را کمی شرح دهیم تا از ابهام آن کمی کاسته شود.

دبیرستان که بودم یکی از بحث‌های داغ بین هم‌کلاسی‌ها این بود که کدام دبیر باسواد است و کدام بی‌سواد (زود هم این حرف‌ها به گوش دبیرها می‌رسید). امتحان دبیران زبان مشکلی نداشت. هر دبیری که معنی همه واژگان کتاب و گذشته همه افعال را می‌دانست، خدای زبان بود و باسواد. اگر دبیری نمی‌دانست انگلیسی‌ها به «آبگوش» چه می‌گویند و چه‌طور می‌گویند «خسته نباشید»، می‌شد بی‌سواد. وقتی سال ۱۳۲۶ دوره دانش‌سرای مقدماتی را گذراندم و معلم شدم، دیدم آن‌جا هم بحث باسواد و بی‌سواد بین همکاران داغ است. معیار همکاران کمی پیچیده‌تر بود. کسی که کتاب‌های آدم‌های مشهور زیر بغلش بود و سرش به درس، باسواد به حساب می‌آمد. خلاصه این که مفهوم باسوادی هر چند سال یک‌بار به‌ویژه در ارتباط با آموزش زبان رنگ تازه‌ای می‌گرفت. این الزاماً ویژگی بدی نیست. شاید دلیلش توجه بیش از حد دنیای سیاست، تجارت، و دانشگاه به این زمینه آموزشی باشد.

باسواد بودن معلم زبان را در نگرش آموزش ارتباطی تعامل محور می‌توان همانند یک مفهوم حجمی و زایشی چندوجهی توصیف کرد. اولین وجه باسواد بودن این است که او باید آن‌چه را که می‌خواهد یاد دهد، خود بداند. دانستن چندین لایه دارد. در این‌جا منظورم از دانستن این است که بتواند برای انجام کارهای معمول روزمره، این زبان را هم در وجه گفتاری و هم در وجه نوشتاری آن در حد قابل فهم به کار گیرد.

وجه دوم باسواد بودن معلم این است که او باید تحصیلات مفید داشته باشد. تنها بومی بودن در زبان - بهترین حالت وجه اول - برای آموزش بهینه کافی نیست. در ارتباط با آموزش زبان این تحصیلات حداقل باید شامل آشنایی با مقدمات آموزش و پرورش، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی آموزشی، مکاتب زبان‌شناسی عمومی، و اصول و روش‌های آموزش زبان باشد. اشتباه نشود، من بر این باور نیستم که چنین تحصیلاتی به‌طور مستقیم در کلاس درس یا در آموزش کارایی دارد، بلکه بر این باور هستم که این تحصیلات دید و نگرشی به معلم می‌دهد که می‌تواند دنیای معلمی و نقش خود را در آن دنیا تعریف کند و بشناسد. هیچ‌یک از دو وجهی که در بالا به آن‌ها اشاره شد معلم را به تنهایی به اصطلاح باسواد نمی‌کند. برای کارایی این دو وجه، وجه سوم لازم است. من این وجه را در دو عبارت خلاصه می‌کنم: شوق آموختن در هر دو معنی یاد دادن و یاد گرفتن، و استفاده بهینه از فرصت‌های تجربه‌آموزی.

■ نکته جالب توجهی است. به هر حال، آن‌چه که ما



می‌گوییم معلم می‌داند و آن‌چه که تربیت معلم به او می‌دهد، به تنهایی کافی نیست. این موضوعات را آموزشی کردن و سر کلاس به کار بردن، مهارت دیگری می‌خواهد. در حقیقت «Training» خاص خودش را می‌خواهد. شاید این‌ها را بتوان از طریق قرار گرفتن در محیط آموزشی و کلاس کسب کرد و زمان هم می‌گیرد. به نظر شما این فرایند چگونه اتفاق می‌افتد؟

□ گفتم که دو وجه باسوادی معلم یعنی دانستن آن‌چه که می‌خواهد به دیگران یاد دهد، و داشتن دانش کارا برای آموزش موردنظر، ویژگی‌هایی هستند که ممکن است افراد غیرمعلم هم از آن‌ها برخوردار باشند. برای مثال، بومی یک زبان خیلی بهتر از معلم غیربومی از زبان خود برای انجام کارهای روزانه استفاده می‌کند. یک یا چند محقق هم می‌توانند تحصیلات لازم برای معلم را داشته باشند. وجه سوم سواد معلم، از ارتباط این دو وجه و از یادگیری «ساخت‌گرا» حاصل می‌شود. (Strcuturalism یا ساختارگرایی با Constructivism یا ساخت‌گرایی اشتباه نشود).

خودآموزی ساخت‌گرا همان تجربه‌آموزی است؛ با این تفاوت که آگاهانه و منتقدانه است. این نوع دانش تنها حاصل داده‌های حسی نیست. نگرشی به یادگیری‌های پیشین و ارزیابی آن‌ها در عمل و لایه‌ای عمیق‌تر و نهادینه شده از «دانستن و فهمیدن» است. این بخش از گفت‌وگوی ما متأسفانه از گپ خودمانی‌مان بسیار دور افتاد. برگردیم. سواد معلمی در نتیجه آمیزش وجه اول، یعنی بلد بودن آن‌چه می‌خواهد به دیگران یاد دهد، با وجه دوم، یعنی دانش اکتسابی مفید و کارا که قرار است دیدی روشنگرانه به «دانستن» وجه اول بدهد، حاصل می‌شود. این روشنگری نتیجه آمیزش وجه اول و دوم و تجربه‌محور است. تجربه، بُعدی شخصی و درگیرانه به دانستن و فهمیدن می‌دهد. مثالی بزنم.

همه مفهوم کلمه «آدرس» را می‌دانیم. تا آن‌را می‌شنویم اجزای نزدیک به آن، یعنی شهر، خیابان و کوچه به ذهنمان خطور می‌کند. «آدرس» کسی را می‌گیریم. روز اول پرس‌پرس‌پرس‌پرس می‌رویم پس از چند اشتباه و دور زدن، به مقصد می‌رسیم. این آدرس با همین مفهوم را با آدرس منزل خود مقایسه کنید. پس از تشابه‌های اولیه، به نظر می‌رسد تفاوت‌های مهمی بین این دو وجود دارند. مثل این که آدرس منزل شما برای شما «رنگ و بو» هم دارد! لینیاتی سر کوچه و «خرید». پس شما مفهوم دیگری می‌گیرید. معلم ممکن است سواد وجه اول و دوم را جدا از هم، کامل یا ناقص داشته باشد، ولی سواد وجه سوم، یعنی همان مفهوم «آدرس منزل خود» را نداشته باشد.

گفتم این وجه تجربه‌محور است. پایه‌اش از همان نخستین روز کلاس درس و معلمی ریخته می‌شود. چه معلم بخواهد و چه

نخواهد، در معرض تجربه قرار می‌گیرد. یکی از دستاوردهای مهم آموزش ارتباطی تعامل‌محور این است که می‌خواهد ابزاری برای خودآگاهی و ارزیابی تجربه در اختیار دست‌اندرکاران آموزش بگذارد. ■ می‌توانیم بگوییم، معلمی که از تجربیات خودش به صورت خلاق استفاده نکند، کارش به یک سلسله عادات آموزشی تبدیل می‌شود. با توجه به نکته‌ای که مطرح فرمودید، می‌خواهم بعد دیگری را اضافه کنم. به هر حال اگر معلم بخواهد از این تجربه به صورت مثبت استفاده کند، بخشی به خود او مربوط می‌شود و بخشی از آن به محیط آموزشی، برنامه درسی و مواردی از این دست. مثلاً اگر برنامه درسی خیلی تجویزی باشد و فضای لازم را برای معلم ایجاد نکند که خلاق باشد، و به علاوه، برنامه درسی هم خیلی به‌روز نباشد، ممکن است معلم تصور کند که من همیشه با یک کتاب درسی و یک برنامه درسی سروکار دارم و نیازی به این که فرضاً به دنبال تغییرات بروم، وجود ندارد. این خودش در حقیقت به شکل‌گیری عادات آموزشی کمک می‌کند و معلم را به ایستایی می‌کشاند. بنابراین اگر بخواهیم معلم مؤثر باشد، چه عواملی را باید تقویت کنیم تا او بتواند نقش و رسالت واقعی خودش را خوب ایفا کند و در این میان نقش مجله رشد چه می‌تواند باشد؟

□ فراموش نشود معلم تنها یک فرد - یک زن یا یک مرد - نیست. او در کلاس درس نقشی آموزشی ایفا می‌کند. معلم باسواد هم مثل کارگر ماهر و کشاورز مجرب، به ابزار و خاک خوب نیاز دارد. برنامه درسی به‌روز نشده، کتاب درسی تجویزی، مدیریت آموزشی

غیرمتخصص، و جامعه بی تفاوت نسبت به کیفیت آموزش، در نقش معلم اثرگذار هستند. ولی باور داشته باشیم که معلم باسواد بهتر می تواند از پس این مشکلات بر بیاید تا معلم کم سواد. چه طور؟ و نقش یک مجله تخصصی مثل **رشد** چه می تواند باشد؟

فضای گفت و گو، زمان تنگ، و سواد نافذ من اجازه نمی دهند حق مطلب ادا شود. بگذارید فقط دو موضوع را برگزینم. یکی کاربرد کتاب درسی سر کلاس درس و یکی هم تأثیر مجله تخصصی در رشد معلم. کتاب درسی در فرهنگ و آموزش ما نقش کلیدی و مرکزی دارد. روش کلاسیک استفاده از کتاب درسی در اغلب درس ها، به استثنای دروسی مثل ریاضیات، این بود که در هر جلسه صفحه یا بخشی از کتاب را باز می کردیم و معلم آن را برای ما می خواند، توضیح می داد و یا ترجمه می کرد. با درس های دیگر کار ندارم. می توانم بگویم این طرز استفاده از کتاب با روح زبان و آموزش آن در تناقض است. کتاب درسی در آموزش زبان کمی کمتر و کمی بیشتر از این کتاب مرجع است. کمتر از این دید که کتاب درسی نمی تواند به اندازه کتاب مرجع باشد. کمی بیشتر به این معنی که کتاب درسی برای انجام کارهایی به وجود می آید که یک کتاب مرجع کاری با آن ها ندارد.

در فرهنگ ما، معلم بیشتر از شاگرد از گم کردن کتاب درسی اش در هراس است. کمتر معلمی بی کتاب درسی وارد کلاس درس می شود. اگر شد، اولین کاری که می کند گرفتن کتاب درسی یکی از شاگردان است. کمترین ضررهای اتکای بیش از حد به کتاب درسی می توانند این موارد باشند:

- امکان درست شنیدن زبان را از شاگرد می گیرد.
- دانش آموز پیش از این که زبان را بشنود، نوشتار آن را می بیند. بنابراین، ماهیت اصلی زبان که مهارت رفتاری روانی - اجتماعی است، به دانشی انتزاعی تبدیل می شود. در نتیجه تعبیری نادرست از زبان دانستن به دست می دهد.
- به باور من کاربرد کتاب درسی برای معلم بیشتر پیش از کلاس و

برای شاگرد پس از کلاس درس است. اشتباه نشود، منظوری این نیست که کتاب درسی نقش مفیدی در آموزش ندارد. همه از نقش مفید آن در آموزش رسمی آگاه هستند. هر اندازه اتکای سنتی به کتاب در کلاس درس کم شود، امکان آموزش زنده زبان بیشتر خواهد شد.

کمی هم در مورد نشریه تخصصی برای معلم صحبت کنیم. در اوایل سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۱، وقتی صحبت از انتخاب نام «**رشد**» برای این سلسله نشریات بود. من خیلی این انتخاب را پسندیدم. وجه سواد معلم که به آن اشاره و یادآوری شد که تجربه محور است و نتیجه آمیزش دانستن عملی زبان با دانش مفید پیش از تجربه معلمی است، با راه اندازی چنین نشریه ای امکان پیدا می کرد مورد توجه قرار گیرد. معمولاً مقدمات دانستن عملی و کسب دانش آموزشی پیش از دوران معلمی شکل می گیرد. رشد معلم از «نخستین کلاس درس» شروع می شود. نشریه تخصصی وقتی برای معلم ایده آل خواهد بود که بتواند مهارت عملی معلم و دانش تخصصی او را ارتقا بخشد. ولی وظیفه اصلی نشریه تخصصی ویژه معلمان، تأمین رشد حرفه ای آن ها است که با به خدمت گرفتن آن دو وجه اولیه سواد معلمی برای آموزش بهتر شکل می گیرد. عوامل زیر می توانند در این مهم باور نشریه باشند:

- ارتباط نزدیک تر با جامعه معلمان. این ارتباط نزدیک با شرکت آن ها در ترکیب هیئت تحریریه نشریه و انعکاس نوشته های آن ها در نشریه امکان پذیر است.
- بالا بردن درصد مقالاتی که بر آن چه در کلاس درس اتفاق می افتد، تأکید دارند.
- ایجاد تنوع در نوع و قالب مطالب: در کنار مقالات علمی، رخدادهای علمی و پرسش و پاسخ های مربوط به کلاس و معلم و مشکلات آموزشی نیز درج شوند.

■ با تشکر از قبول دعوت ما برای شرکت

در این گفت و گو، امیدواریم این بحث در شماره های آینده به شکلی دیگر پی گیری شود.

